

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

بهر روز سورن
۲۳ مارچ ۲۰۱۶

تصویری از جنایت – چگونه تهران اشغال شد؟



رعب و وحشت بر مردم مستولی بود. شکنجه (اسلامی)، اعدام، تجاوز به زنان و دختران باکره محکوم به اعدام، برکت و صواب (جمهوری) نام گرفتند. بارانی از گلوله باریدن گرفت و نسلی به آتش کشیده شد. نسل انقلاب در برابر چشمان مات و وحشتزده مردم مثله و پرپر می شد. این نسل که بتازگی بر سلطنت و سایه سپاه پولیسی اش (ساواک) چیره شده بود و هوایی تازه و آزاد را برای تنفس برگزیده بود، اکنون در خیابان ها و سپاه چالهای رژیم به خاک و خون کشیده می شد. چماقداری سازماندهی شده از جانب رژیم هر روز قربانیان تازه ای از صفوف پراکنده آزادیخواهان می گرفت.

سال هزار و سیصد و شصت، سال هیچ بودن، سال هیچ شدن، سال نکبت و سیاهی و خون، سال چیدن جوانه ها و سال تبر خوردن ریشه ها:

حوادث و تغییرات سیاسی پرشتاب و غافلگیر کننده بود. روزی نبود که آستان حوادث جدید نباشد. خیابانهای مرکزی شهر هرروزه شاهد اعتراضات، تظاهرات موضعی و پراکنده و صحنه درگیری های سیاسی و خونین بود. در چنین شرایطی رفت و آمد در این مناطق به خصوص برای جوانان پرخطر و نگران کننده بود. رفت و آمد ماشین های سواری، مسافربری و اتوبوس ها با دشواری صورت می گرفت و رعب و وحشت بر این مکان ها حکمفرما بود. دود آتش و گلوله و نعره چماقداران و قداره بندان رژیم همه جا شنیده می شد. کتابفروشی ها یکی پس از دیگری به آتش کشیده و یا بسته می شدند.

کتابفروشان شهر زخمی و کتک خورده به بازداشتگاهها روانه و پاسخ هر گونه انتقاد و اعتراضی با گلوله و هر نجوای مخالفی با چوب و چماق و چاقو، دستگیری و زندان داده می شد.

سرکوب وحشیانه بقایای آزادی و دستاوردهای قیام بهمن [دلو] به عریان ترین شکل خود آغاز شده بود. خانه گردی، تجسس و دستگیری های وسیع در دستور کار فوری رژیم قرار گرفته بود و فتوا و مجوز هرگونه جنایتی علیه انسان ها نیز صادر شده بود. جامعه بین الملل سرمست از معاملات نفت و فروش اسلحه در گرماگرم جنگ خانمان سوز با عراق با سکوتی مرگ آور به نظاره نشسته بود. کشتارهای خیابانی، اعدام، قتل و نابودی زیر شکنجه اخبار عمده روز بود. فهرست پیاپی و روزانه انقلابیون اعدامی برای ایجاد رعب و وحشت عمومی عنوان درشت روزنامه های دولتی را تشکیل می دادند و هر کدام به عنوان موفقیتی بزرگ برای بیضه اسلام! و حمایت های غیبی و امدادهای آسمانی تلقی می شدند. کلمه ای در نقد و محکومیت رژیم جنایتکار اسلامی در هیچ جا شنیده نمی شد زیرا که هر فریادی در گلو خفه می شد.

از آسمان پر ستاره، اما غم زده تهران تنها گلوله و آتش می بارید و اعدام و شکنجه حرف اول رژیم با منتقدان و مخالفان بود. صدای رگبار گلوله در خیابان های مرکزی شهر می پیچید. وحشت، ترس و نگرانی در چهره رهگذران دیده می شد. جوانان بیش از دیگران در خطر بودند، زیرا که به نسل انقلاب تعلق داشتند. دستگیری آنان تحت عناوین مشکوک و سپس مفقود شده، مقوله ای مکرر بود و شماری وسیع از جوانان با اتهاماتی واهی اما (باب روز) به اعدام و تیرباران و یا به زندان های دراز مدت محکوم می شدند. بازداشت نیازمند مدرک نبود، آزادی به اثبات توبه نیاز داشت و توبه همکاری با شکنجه گران و تغییر هویت انسان بود.

رعب و وحشت بر مردم مستولی بود. شکنجه (اسلامی)، اعدام، تجاوز به زنان و دختران باکره محکوم به اعدام، برکت و صواب (جمهوری) نام گرفتند. بارانی از گلوله باریدن گرفت و نسلی به آتش کشیده شد. نسل انقلاب در برابر چشمان مات و وحش زده مردم مثله و پرپر می شد. این نسل که بتازگی بر سلطنت و سایه سپاه پولیسی اش (ساواک) چیره شده بود و هوائی تازه و آزاد را برای تنفس برگزیده بود، اکنون در خیابان ها و سیاه چالهای رژیم به خاک و خون کشیده می شد.

چماقداری سازماندهی شده از جانب رژیم هر روز قربانیان تازه ای از صفوف پراکنده آزادیخواهان می گرفت. دفاتر و ستادهای سازمان های سیاسی اشغال شدند. دستگیری فعالان سیاسی و ضرب و جرح و قتل آنان در صحنه خیابان از مکررات بود. به آتش کشیدن کتاب ها، مدارک، اسناد و مصادره اموال دستگیرشدگان از اتفاقات روزمره بود. صدای آژیر ماشین های شخصی بسیج و کمیته و سپاه و آمد و شد آمبولانس های در حال نقل و انتقال زخمی ها همه جا شنیده می شد و زخمی ها از بیمارستان ها به بازداشتگاهها منتقل می شدند. فضای سیاسی حاکم وضعیت فوق العاده زمان جنگ را تداعی می کرد. کنترل و بازرسی در زندگی خصوصی مردم امری روزانه شده بود.*

(مرگ بر کمونیست و مجاهد، دمکراتیک و خلقی هر دو فریب خلق اند)، نعره دستجات لباس شخصی و مزدوران حکومت بود و خواست و شعار توده ها قلمداد می شد و فضائی ملتهد و متشنج ایجاد کرده بود. بی قانونی عین قانون شده بود. جوانان در چنین شرایطی در صف مقدم مبارزه و مقاومت با استبداد و سرکوب قرار گرفتند و یا چمدان هجرت از سرزمین شان بستند و انبوهی از آنان راهی زندانها و شکنجه گاههای رژیم شدند.

دانش جویان و دانش آموزان جزو نخستین قربانیان سرکوب و ترور بودند. بسیاری از آنان از کلاس های درس به سیاهچالهای مخوف و (آموزشگاههای) توبه! روانه شدند. جنگ ناعادلانه رژیم تا به دندان مسلح علیه بقایای آزادی و آزادیخواهان آغاز و رژیم ترور جامه از تن درید و تیغ برهنه اش نمایان شد.

جهاد حکومت مذهبی علیه آزادی و دموکراسی، علیه قلم و سخن آغاز شده بود، اما پایانی بر آن متصور نبود. سکوت و رعب و وحشت سایه شومش را دوباره بر زندگی مردم گسترده و خانواده ها از هم پاشید. سرکوب عریان مذهبی کانون خانواده را نیز در امان نگذاشت. مادر علیه فرزند و پدر علیه پسر برانگیخته، همسایه به همسایه مشکوک شد. خودسانسوری، یأس و نومیدی، انفعال و مهاجرت از ویژگی های آن دوران بود. ریش و تسیح و چماق ارزش نامیده شد و سیاهی و سکوت بر شهر سایه افکند.

اختقای کتاب و تفکر آغاز شد و کابوس جنون و جنایت باز تعریف شد. تشکل در تمامی ابعاد آن تکفیر و امریکائی و اسرائیلی لقب گرفت. شکنجه و تهدید به مرگ و نابودی اساس توبه قرار گرفت. شوهای تلویزیونی را سازمان دادند و این گونه چرخهای استبداد را به حرکت درآوردند و کمر به نابودی انسان بستند. موتورسواران و قداره بندان فتوا به دست، پایتخت کشور را اشغال کردند.

جوانان بسیاری را بدون تشکیل دادگاه و حق دفاع از خود و تنها به اتهام محاربه به کشتارگاههای انسانی کشاندند. گنجایش زندان ها پاسخگوی سیل عظیم بازداشت شدگان نبود. اماکن مصادره ای و عمومی به زندان های مخفی و بازداشتگاههای موقت تبدیل و آکنده از جوانان پاک و انقلابی و پرشور شدند.

نماز جمعه ها به اماکن تهییج احساسات مردم و محل سازماندهی و یورش به سنگر آزادی و آزادیخواهان و تشدید مجازات انسان تبدیل شدند و کتاب و کتابخوانی و دگر اندیشی، محاربه با (خدا و ائمه اطهار) نام گرفتند. هر گونه اعتراضی در نطفه خفه و هر روز بر شمار جوانان مفقودالآثر افزوده می شد و بر یورش اعوان و انصار حزب الله به بقایای آزادی پایانی نبود. فاجعه در هم شکستن و نابودی نسلی در جریان بود.

خانواده ها سرگردان در پی فرزندان و جمله (اعدام شد) جمله مکرر و پایانی هر جست و جوئی بود. جاده های کشور به قرق سپاه سیاهی و تباهی تبدیل شد و از بازرسی و کنترل گریزی نبود. بر امنیت و زندگی خصوصی مردم چوب حراج کوبیده شد و مزدوران برای تجاوز به مرزهای آن فتوا به دست و اسلحه به کمر، سد و مانعی نمی شناختند. موسیقی، رقص، سینما و تئاتر و جشن به کنج عزلت نشست و لبخند و شادی سلاخی شد.

[از کتاب سیمای شکنجه](#)